

تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران تأملی در مناسبات دولت، جامعه و نظام سرمایه‌داری سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲

(تاریخ دریافت: ۱۳/۱۲/۹۵ - تاریخ تصویب: ۱۷/۰۷/۹۶)

فرجاد ناطقی^۱

ابراهیم توفیق^۲

چکیده

در مقاله حاضر چگونگی تکوین جنبش ملی شدن صنعت نفت، در ایران مورد بررسی جامعه‌شناختی قرار گرفته و شکل‌گیری آن در مناسبات جدید قدرت میان نیروهای درون دولت، جامعه و نظام سرمایه‌داری جهانی تحلیل می‌گردد. در این راستا به‌منظور دستیابی به چارچوبی برای ارزیابی انتقادی از روش تبارشناسی ژیل دلوز استفاده شده است. در ابتدا ضمن بررسی جایگاه سوژگانی نیروهای اجتماعی، نسبت میان این نیروها، از شکل افتادن نظام سیاسی کهن و شکل گرفتن دولت جدید در دگردیسی‌های گفتمانی دوران معاصر بستر تحولات نهضت ملی نشان داده می‌شود. در ادامه مطالبات دهقانی، کارگری و منطقه‌ای در سه مقطع زمانی برای تغییر در مناسبات قدرت و دستیابی به آزادی از انقیاد اجتماعی مورد تحلیل تبارشناختی قرار گرفته است. در این

۱. دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز (نویسنده مسئول)
(farjad.nateghi@ymail.com)

۲. دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه گوته فرانکفورت (ebrahim.towfigh@gmail.com)

روش تبارهای متعدد، تکه تکه و بی‌نظم نهضت ملی که حاصل روابط بازیگران سیاسی - اجتماعی اعم از توده‌ها، دولت مرکزی و قدرت‌های جهانی بوده است، جستجو می‌شود. هم‌چنین هم‌گرایی‌ها و واگرایی‌های دولت ملی و نهضت ملی در چارچوب رابطه‌ی نهاد و جنبش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که نهضت ملی در آغاز دهه ۳۰ با گسست از دگرذیسی‌های بخش نیروهای اجتماعی در نیمه اول دهه ۲۰ پدید آمد؛ لیکن با سیطره‌ی سیاست بازنمایی دولت مرکزی بر دگرسانی‌های ایجابی این نیروها ظرفیت تغییردهندگی این جنبش از توان افتاد.

کلیدواژه‌ها: نیروهای کنشی، خط‌گریز، قلمروزدایی، انجمن‌های ایالتی، دولت مرکزی

۱. طرح مسئله

از کودتای ۱۲۹۹ به تدریج دولت مرکزی مدرن و اقتدارگرا از طریق دستگاه‌های بوروکراتیک و ارتش یکپارچه وحدت سرزمینی و نظم جدید رضاشاهی را در ایران قلمروسازی نمود. در این راستا اجرای برنامه‌های نوسازی، کشور را به سوی یک نظام سرمایه‌داری به پیش می‌راند. نظامی سلسله‌مراتبی که با رمزگذاری‌های طبقاتی، قومیتی، جنسیتی و... به استیلای اقلیت کوچکی از افراد صاحب نفوذ بر بخش بزرگی از توده‌ها انجامید. دولت به‌مثابه یک ماشین رمزگذاری فرآیندی از سیاست بازنمایی را به اجرا می‌گذاشت تا بر اساس آن نیروهای اجتماعی همسان‌سازی، محدود و کنترل شده تا تحت انقیاد قرار گیرند. برخی از عناصر این سیاست بازنمایی عبارت بودند از:

- زبان یکپارچه، که در راستای سیاست همگن‌سازی فرهنگی اقلیت‌های قومی و غیر فارسی‌زبان را تحدید می‌نمود؛
 - زمین، که با تسلط زمین‌داران و مالکان عمدتاً غایب بر آن و مازادستانی از محصول در چارچوب نظام بهره‌کشی سهم‌بری موجب توسعه نیافتگی روستاها و فقر و وابستگی شدید دهقانان می‌شد؛
 - سرمایه، عاملی که موجب شد تا صاحبان نوکیسه‌ی صنایع جدید، کارگران را استثمار کنند؛
 - تمرکز قدرت، که به‌رغم قانون اساسی حق خودگردانی ایالات را سلب و با تسلط بر منابع کشور موجب شده بود تا برخی از استان‌های مرکزی و شمالی از رونق و توسعه برخوردار و برخی دیگر در فقر و عقب‌ماندگی سر کنند.
- با اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم پایه‌های دیکتاتوری رضاشاه فرو ریخت. در این هنگام مناسبات قدرت میان مردم، گفتمان‌های رقیب درون دولت و قدرتهای خارجی سیلان یافت. لذا تاریخ ایران در سال‌های ۱۳۲۰ تا

۱۳۳۲ با تداخلی پیچیده سرشار از بی‌نظمی‌های خلاقانه و روبه‌رو بود که در تلاطم آن، مناسبات هر یک از این بازیگران قدرت در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی را به هم متصل می‌نمود. پدیدآیی نهضت ملی مقارن بود با آشفتنگی‌ها و لحظات پراشویی هم‌چون تحولات نظام سرمایه‌داری پس از جنگ، رقابت هژمونیک و کشاکش گفتمان‌های سیاسی بر سر قدرت و جنبش‌های طلب‌توده‌هایی که حقوق معطل مانده‌ی خود را مطالبه می‌کردند. اکنون مسئله این پژوهش بررسی چگونگی هم‌نشینی مؤلفه‌هایی است که در چنین شرایط پرتنش به نهضت ملی شدن نفت انجامید؛ از این‌رو پرسش این پژوهش را می‌توان این‌گونه بیان کرد: نهضت ملی، در ایران چگونه و تحت چه شرایطی از مناسبات میان نیروهای درون دولت، جامعه و نظام سرمایه‌داری تکوین یافت؟

۲. دستگاه مفهومی

در این مقاله تلاش شده با استفاده از برخی مفاهیم هستی‌شناسانه‌ی ژیل دلوز زمینه‌ی رهیافتی تحلیلی - انتقادی فراهم آید تا کشف ناگفته‌ها و فهم بی‌طرفانه‌ی تکوین پدیده‌های اجتماعی امکان‌پذیر شود.

قدرت: دلوز با مفهومی نیچه‌ای از قدرت، آن‌را دارای دو عنصر بنیادی نیروها و اراده معطوف به قدرت می‌داند؛ کیفیت نیروها به کنشی و واکنشی بودن آنها باز می‌گردد. عملکرد نیروی واکنشی معطوف به اثرپذیری از دیگران است، در مقابل نیروی کنشی به دنبال اثرگذاری بر خویش است و با فرازوی از محدوده‌ی توانایی‌اش تا مرحله تبدیل خود به چیزی دیگر پیش می‌رود (پیتون، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

اراده معطوف به قدرت اصل ذاتی و درونی روابط بین این نیروهاست. کیفیت اراده معطوف به قدرت، به سلبی و ایجابی بودن آنها باز می‌گردد (پیتون، ۱۳۸۷: ۱۲۴). ارزش سلبی اراده معطوف به قدرت، به تصرف قدرت دیگران از طریق میل به نیستی، سرکوب و محدود کردن آنها باز می‌گردد و ارزش ایجابی در

تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در... ۱۶۵

میل به آفرینندگی و احیای قدرت از طریق پیوند و اتحاد با دیگران معین می‌شود، نه در مخالفت و محدود کردن قدرت دیگران.

شدن (صیوروت): هنگامی که نیروها وارد روابط با یکدیگر می‌شوند، نسبتی با یکدیگر برقرار می‌کنند که وضعیت آنان را در مقابل هم تعیین می‌کند. ورود و از هم پاشیدن یک رابطه یا تغییرات در یک فرد منطبق است با کیفیت رابطه‌ای که فرد از آن تأثر می‌پذیرد و قدرت کنش‌گری وی افزایش یا کاهش می‌یابد. دلوز این تأثرها را همان شدن‌ها می‌داند (Deleuze & Guattari, 1987: 256). در واقع «شدن» دگردیسی یا تفاوتی کیفی است که شخص ظرفیت کنشگری‌اش نسبت به وضعیت پیشین تغییر یافته و به شکل ماهوی از خودش متفاوت شده است.

خط گریز: دلوز و گوتاری^۱ معتقدند ما در شیوه‌های مختلف سازمان‌دهی اجتماعی از انواع مختلف «خطوط» شکل گرفته‌ایم. خطوط مولار، تفاوت‌های کمی ما را در سطح کلان مانند ملیت‌ها، جنسیت‌ها و طبقه‌های اجتماعی آشکار می‌کند؛ اما خطوط مولکولی، تفاوت‌های کیفی ما را در احساس، نگرش و باورها در سطح خرد فردی یا گروهی ایجاد می‌کند. اما خط مهم دیگر، خط‌گریز است. خطوط گریز در سطح مولکولی رخ می‌دهند که چرخشی ناگهانی در احساس و نگرش‌هاست. این گسست، سوژه را با یک فروپاشی جدی روبه‌رو می‌کند: از دست دادن ایمان به باورهای قبلی و زایل شدن تمام اعتقادات گذشته (پیتون، ۱۳۸۷: ۱۶۶-۱۶۵).

قلمروزدایی: ^۲ دلوز و گوتاری قلمروزدایی را عملکرد یک خط‌گریز می‌دانند (Deleuze & Guattari, 1987: 508). اگر خط‌گریز را رمززدایی از هنجارهای انقیادآمیز اجتماعی بدانیم، قلمروزدایی جنبشی است که با اجتناب از

1. Felix Guattari

2. deterritorialization

جامعه‌پذیری الگوهای تثبیت شده‌ی نهادی را از هم فرو می‌پاشد. قلمروزدایی می‌تواند با ایجاد پیوندهای انقلابی به خلق آدمی جدید و عالمی جدید منتهی شود، یا بلافاصله در معرض بازقلمروسازی^۱ قرار گیرد و خط گریزش بسته شود (پیتون، ۱۳۸۷: ۲۰۳-۲۰۲). از این‌رو حاصل جنبش قلمروزدایی یک گسست تاریخی در فرآیند «شدن» است، که می‌تواند یا به آزادی بینجامد، یا به انقبادی جدید. در مفصل‌بندی مفاهیم فوق، نقطه‌ی کانونی‌ای که مفاهیم قدرت، شدن، خط‌گریز و قلمروزدایی را به هم متصل می‌کند، مفهوم «تفاوت» است. تفاوت هم‌چون امر نهفته‌ای است که با فعلیت یافتن، هر یک از این مفاهیم را به یکدیگر مرتبط می‌کند: تغییر در مناسبات قدرت، متفاوت شدن از خویشتن، چرخش ناگهانی در باورها و گسست از یک قلمرو. بر اساس این مفاهیم طرح تحلیلی - انتقادی این مقاله را می‌توان این‌گونه بیان کرد: نیروهای کنشی در پیوند با یکدیگر از طریق خطوط‌گریز و جنبش قلمروزدایی طی فرآیند «شدن»، به تفاوت و ظرفیتی از کنش‌گری دست می‌یابند که آنان را قادر می‌سازد در کیفیتی ایجابی از اراده معطوف به قدرت، هژمونی حاکم در مناسبات قدرت را دگرگون نمایند. ره‌آورد چنین فرآیندی آزادی از انقباد برآمده از نهادهای هنجارگذار اجتماعی است؛ بر این اساس روابط بین نهاد و جنبش نزد دلوز از اهمیت خاصی برخوردار است.

روابط دولت و جنبش: دلوز رابطه‌ی میان نهاد و جنبش را این‌گونه توصیف می‌کند: حرکت از قانون به سیاست نیازمند حرکت جمعی است و زمانی می‌توان دل به این حرکت جمعی بست که تمایز تاریخ با «شدن» را دریابیم. باید دریابیم که سرانجام تاریخی انقلاب‌ها مهم نیست، مهم «شدن انقلابی» است (دلوز، ۱۳۹۴). در جنبش، «سیاست تفاوت» جریان دارد و در نهاد «سیاست

۱. reterritorialization

تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در... ۱۶۷

بازنمایی). اگر جنبش و نهاد در فرآیندی از «شدن انقلابی» همسو نشوند، سیاست بازنمایی آفرینش‌های جمعی را به چالش می‌کشد و هویت در تقابل با عاملیت قرار می‌گیرد. برای مثال دلوژ دولت را به‌مثابه یک نهاد سیاسی، ماشین تصرفی می‌داند که گرایش به ایجاد فضای لایه‌لایه، مولار و سلسله‌مراتبی در جامعه دارد؛ اما جنبش‌ها ماشین دگردیسی‌اند که با تولید خطوط گریز و قلمروزدایی از طریق پیوندهای انقلابی میان نیروهای کنشی گرایش به تکثیر فضای آزاد و عاری از هرگونه نظم سلسله‌مراتبی دارند. دولت دستگاه تصرفی است که از طریق بازقلمروسازی در برابر تکثیر فضای آزاد مقاومت می‌کند (پیتون، ۱۳۸۷: ۲۱۷-۲۰۸). بر این اساس دولت را می‌توان نهادی توصیف کرد که عملکردش رمزگذاری و محدودیت‌سازی است و این یعنی از بین بردن توان کنشگری نیروهای کنشی؛ اما به‌منظور همسویی نهاد و جنبش، دولت می‌تواند در فرآیندی از «تصرف دوگانه» اقدام به بازقلمروسازی نماید. در این شیوه، قدرت یک دولت به‌واسطه‌ی رابطه‌مندی با قدرت‌های دیگر (مانند جنبش‌های اجتماعی) موجب دگردیسی در قدرت‌های هر دو می‌شود، بی آن‌که یکی از آنها دیگری را در خود مستحیل کند یا باعث تضعیف آن شود (پیتون، ۱۳۸۷: ۱۹۸-۱۱۲). تصرف دوگانه فرآیندی است که طی آن دولت به‌جای تصرف و تسخیر توان نیروهای کنشی از طریق سیاست بازنمایی، می‌باید فضای بالفعل‌شدن نیروی تفاوت درون یک جنبش را به‌نحوی تسهیل کند تا مناسبات جدید قوا عادلانه‌تر و دگرگونی‌های حاصل از این نسبت‌های جدید نیز کمتر آنتاگونیستیک باشد.

۳. روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش روش کیفی از نوع تبارشناسی است. تبارشناسی

مبتنی بر اصل واژگونی^۱ صورت می‌گیرد؛ اصل واژگونی در پی آن است که سبک گفتمان حاکم بر نگاه تاریخی را کالبدشکافی و در واقع ساحت ناندیشیده‌ی آن را بررسی کند (ضیمران، ۱۳۸۹: ۳۸). لذا تبارشناس با دست‌یابی به ناپیداها و ناگفته‌ها مبنایی برای نقد می‌یابد تا از آن‌چه نظریه‌های جهان‌شمول و فراروایت‌های ایدئولوژیک، حقیقت مسلم و اصول بدیهی تاریخ جلوه می‌دهند، بادهت‌زدایی کند. از دیدگاه فوکو سوژه مشتقی از گزاره است (دلوز، ۱۳۸۶: ۱۸). این به‌معنای آن است که گفتمان حاکم، انسان‌ها را از طریق بهنجارسازی و بازنمایی در هویت‌هایی چون نژاد، طبقه، جنسیت، قومیت و... به انقیاد خود در می‌آورد. لذا سوژه نزد فوکو یک برساخت گفتمانی یا اثرپذیری از دیگری است؛ اما از دیدگاه دلوز سوژه‌شدگی نه اثرپذیری از دیگری، بلکه اثرگذاری خود بر خود است؛ آزادسازی خویشتن از انقیاد است، لذا سوژه نزد دلوز مشتقی از آزادی است. اما آزادی نزد دلوز نه یک مفهوم گفتمانی، بلکه مفهومی فراگفتمانی و فرآیندی است؛ که به‌تعبیر اسپینوزا: «انسان آزاد زاده نمی‌شود، بلکه آزاد می‌شود یا خودش را آزاد می‌کند» (دلوز، ۱۳۹۲: ۷۱). هدف اخلاقی فلسفه‌ی دلوز، آزادی به‌مثابه رها کردن نیروهای حیاتی و درونی - انسان‌ها از استیلای اخلاقی صاحبان قدرت است، اخلاقی که زوری است و امر و نهی می‌کند، اما درباره چرایی آن توضیحی نمی‌دهد (پارسا، ۱۳۹۳: ۸۷).

بدین‌ترتیب با تحلیل سوژه‌ی منقاد و قائل شدن نقشی منفعل برای عاملیت، تبارشناسی نزد فوکو ناقص می‌ماند. اما دلوز با تحلیل سوژه‌ی خلاق و مفهومی گسترده‌تر برای «عامل» فهمی انتقادی‌تر از فوکو ارائه می‌دهد (لش، ۱۳۸۶: ۱۰۴-۹۲). چنین رویکردی امکانات جدیدی را در بررسی‌های تاریخی فراهم می‌آورد؛ تحلیلی از تاریخ به‌مثابه آفرینش نه هم‌چون سرنوشت. روش دلوز تبارشناسی تفاوت است؛ در هستی‌شناسی دلوز، تفاوت اصل درون ماندگار

۱. Reversality

است. این درون ماندگاری نه به تفاوت میان چیزها؛ بلکه به تفاوت در دل چیزها باز می‌گردد، تفاوتی که در واقع آنها را ایجاد می‌کند (پارسا، ۱۳۹۳: ۸۶). از این رو «تفاوت فی‌نفسه» همان نیروی ذاتی تغییر و دگرگشتن است. هرگاه چنین توانش یا میدان نهفته‌ای در میان سوژه‌ها از قوه به‌فعل در آید با «تکرار لنفسه» مواجه می‌شویم، که نه تکرار یک چیز با خود این همان، بلکه تکرار تفاوت از خویشتن است (اسمیت، ۱۳۹۴: ۴۰-۳۹).

با چنین طرحی می‌توان مبنایی برای ارزش‌یابی انتقادی زمان حال فراهم آورد. تفاوت به‌مثابه امر درون ماندگار به‌نسبت میان امر نهفته^۱ با امر بالفعل^۲ باز می‌گردد. امر نهفته مخزنی از امور بالقوه است که هم‌چون گذشته‌ای در اکنون حاضر است و با فعلیت‌اش به تولید می‌رسد، منجر به تفاوت می‌شود و اکنون را می‌سازد. امر نهفته بدین معنا حرکت بی‌وقفه‌ی گذشته به‌سوی اکنون است (غلامی، ۱۳۹۲: ۱۹). لذا «اکنون» نزد دلوز از یک تغییر کیفی یا تفاوت درون ماندگار خلق می‌شود، که انتقال از وضعیت پیشین یا «گذشته» به وضعیت جدید را امکان‌پذیر می‌نماید. از این رو این تحلیل، نقدی اخلاقی - ایدئولوژیک مبتنی بر بایدها و نبایدها نیست؛ بلکه نقدی تبارشناسانه است که با تحلیل «تفاوت» در فرآیند «شدن» - بالفعل شدن امر نهفته - چپستی هر چیزی را به قضاوت می‌نشیند.

دلوز میان گوناگونی با تفاوت تمایز قائل است: «تفاوت گوناگونی نیست، گوناگونی داده شده است؛ اما تفاوت شرط داده شدن گوناگونی است. آن چیزی است که گوناگونی را به‌مثابه متفاوت آشکار می‌کند» (deluze, 1994: 222). لذا در بررسی‌های تاریخی ما با دو نوع تحول مواجهیم: یکی تحولی مادی که در سطح کلان تاریخی به‌شکلی عینی رخ می‌دهد. دیگری تحولی کیفی

۱. The virtual

۲. The actual

که مقدم بر تحول عینی است و آن تفاوتی ماهوی است که در سطح خرد نیروهای اجتماعی پدید آمده است. این دومی شرط تحقق اولی است و آن را رویت‌پذیر می‌کند. از این رو دلوز ضمن تحلیل هم‌زمان سطوح خرد و کلان اجازهی مصادره هیچ رخداد خردی را به نفع یک ایده کلان نمی‌دهد. اکنون بر اساس این روش، پدیدآیی نهضت ملی شدن نفت، به مثابه فرآیندی از یک «شدن تاریخی» را در مناسبات قدرت میان دولت (رمزگذاری‌ها و سیاست‌های بازنمایی)، جامعه (خطوط گریز و قلمروزدایی نیروهای اجتماعی به حاشیه رانده شده دهقانان، کارگران و اقوام) و سرمایه‌داری بین‌المللی (استراتژی قدرت‌های جهانی) مورد تحلیل تبارشناسی قرار می‌دهیم.

۴. چرخش گفتمانی و تحولات نهاد دولت در دوران معاصر

فهم از چگونگی شکل‌گیری جنبش ملی شدن نفت، بدون بازخوانی و دست‌یابی به پیشینه‌ای که به گسست تاریخی دوران معاصر یعنی پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی، انجامید امکان‌پذیر نمی‌باشد. بدین منظور دگردیسی‌های گفتمانی و تغییر نظام سیاسی از دوران کهن به دوران جدید را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم. نظام سیاسی کهن با از دست دادن سرزمین‌های شمالی در جنگ‌های ایران و روس و هم‌چنین جدایی هرات از ایران در کشاکش قدرت با امپراتوری بریتانیا، اقتدار خویش را در حفظ پیکره‌ی سرزمینی از دست داد و به دنبال نفوذ بیگانگان کارویژه‌های سنتی سلطنت بر ممالک محروسه با اختلال مواجه شد. در همین راستا اصلاحات در نظم سیاسی، به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نخبگان اجتماعی تبدیل شد. «دفتر تنظیمات» یکی از نخستین طرح‌های اصولی انجام اصلاحات در سده‌ی نوزدهم بود که ملک‌خان با الهام از جنبش تنظیمات امپراتوری عثمانی به نگارش درآورده بود. «دفتر» با یک هشدار عمومی مبنی بر این که اگر شاه به زودی قوانین اصلاحی وضع نکنند، کشور به کام قدرت‌های خارجی فروخواهد رفت، آغاز می‌شد... ملک‌خان برای این مقررات

اصطلاح قانون را به کار می‌برد... وی تأکید می‌کند که این قوانین جدید باید بر دو اصل اساسی مبتنی باشد: توسعه‌ی رفاه عمومی و برابری همه‌ی شهروندان. سرانجام «دفتر» با توصیه‌های مشخصی پایان می‌یافت: تفکیک حکومت به یک شورای قانون‌گذاری و یک هیأت اجرایی که هر دو برگزیده شاه باشد؛ توجه به افکار عمومی، تشکیل ارتش حرفه‌ای، ایجاد اداره مستقل مالیاتی، ایجاد نظام آموزشی همگانی، احداث بزرگراه‌های جدید بین شهرهای اصلی و تشکیل بانک دولتی برای تأمین مالی توسعه‌ی اقتصادی (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۸۵).

بدین ترتیب گفتمان شاه‌مدار پیشین که در آن «فر ایزدی» پادشاه را هم‌چون «ظلل‌الله»، «اولوالامر» و «مالک‌الرقاب» بر دیگران فضیلت و برتری می‌بخشید، دچار تزلزل گردید. در این گفتمان رابطه‌ی پادشاه و مردم هم‌چون رابطه‌ی راعی و رعیت یا شبان با گله‌اش پنداشته می‌شد که در آن بر شبان واجب بود که رمه را از گرگ نگاه دارد و در رفع شر او کوشد (توکلی‌طرقی، ۱۳۹۵: ۹۴). فقدان امکانات مادی و نهادین برای حضور فراگیر اقتدار پادشاهی در سراسر ممالک محروسه از یکسو و سامان‌دهی نظام جدید در راستای تفکیک مرزها، آموزش عمومی، بهداشت همگانی و اداره‌ی نظمیه و امنیت عامه زمینه‌ساز تکوین گفتمان «پدر تاجدار» ملهم از تنظیمات را فراهم آورد.

دگرذیسی نقش استعاری پادشاه از «شبان» به «پدر تاجدار» رابطه‌ی جدیدی را پی‌ریخت که زمینه‌ساز دانش و کنش متجددانه «سیاست» و «حاکمیت» بود. وظیفه شاه در مقام شبان نگاه‌داشتن میش از گرگ با «شمشیر سیاست» بود، اما در مقام «پدر مهربان وطن»، نقش او تعلیم و تربیت ملت شد (توکلی‌طرقی، ۱۳۹۵: ۹۶).

اما ناکارآمدی دولتی که خود را حافظ منافع عمومی می‌پنداشت، نزد مخالفان دولت سبب‌ساز پیدایش گفتمان رقیب میهن‌مدار «پیکر مادرانه وطن» گردید که با تشبیه مجازی ایران به مادر شش‌هزار ساله پا به‌مرگ از نقش استعاری پدر تاجدار و اولیای دولت مشروعیت‌زدایی می‌نمود (توکلی‌طرقی، ۱۳۹۵:

۱۰۲). ظلم و تعدی حاکمان ایالات از یکسو و فساد و ناکارآمدی دستگاه دولتی در حفاظت از مرزهای ملی و مال و ناموس رعایا در مقابل تجاوز بیگانگان از سوی دیگر، ناموس شخصی و ناموس ملی را چنان درهم تنید تا «فرزندان وطن» با جوشش غیرت و شرف میهنی، پاسداری از حال زار «مادر وطن» را از وظایف و مسئولیت‌های خود برشمارند. بدین‌سان استقرار نظام مشروطیت با تداخل دو گفتمان رقیب پدر تاجدار و مام میهن، به حاکمیت دوگانه‌ی مجلس و دربار در یک نظم هژمونیک همراه شد. به‌رغم این منازعه‌ی گفتمانی که بعضاً به آنتاگونیسم می‌انجامید، آنچه این دو گفتمان را به هم متصل و به هم‌زیستی در نظم جدید وا می‌داشت اشتراک در گرایش به شدت تمرکزگرا، نخبه‌گرا و دیوان‌سالارانه در چارچوب مبانی «تنظیمات» بود.

در مبانی تنظیمات، اصول اداره امور به‌منظور پیشرفت و توسعه مرجع و اصل برابری همه‌ی شهروندان به فراموشی سپرده شد. از همین‌رو در گفتمان مام میهن، برخی از فرزندان وطن با نگرشی نخبه‌گرایانه خود را فرزندان خلف و خواهران و دیگر برادران خود را فرزند خوانده‌های مادر وطن برشمردند تا در نظم جدید از حقوقی برابر برخوردار نباشند. بدین‌ترتیب این فرزند خوانده‌ها در جایگاه اقلیت‌های قومی، زبانی، مذهبی، زنان، عشایر، دهقانان، کارگران و... سوژه‌سازی شدند. مجلس که محل تجمع اعیان و نخبگان گردیده بود؛ رعایا را از حق انتخاب شدن محروم کرد. از این‌رو تشکل و مبارزه‌ی آزادی‌خواهان را باید درون انجمن‌ها جستجو کرد که به اشکال گوناگون پا گرفت (ناطق، ۱۳۸۰: ۱۶-۶). در واقع این انجمن‌ها بودند که مشروطیت ایران را از یک فرمان گنگ و مبهم به یک پدیده‌ی زنده و پویا از قوه به فعل در آوردند (بیات، ۱۳۷۷: ۲۵).

در گفتمان پدر تاجدار، شاه و اولیای امور خود را هم‌چون گذشته ولی و وصی فرزندان صغیر ایران می‌پنداشته که می‌باید تدبیر امور وطنی به‌تمامی در اختیار آنان باشد (توکلی‌طرقی، ۱۳۹۵: ۱۱۹). اوج هژمونی این گفتمان در کودتای محمدعلی شاه و استبداد صغیر تجلی یافت. لیکن فرزندان وطن در چارچوب

تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در... ۱۷۳

گفتمان مام میهن، این نقش استعاری پدر را برتافته و در فرآیندی انقلابی محمدعلی شاه را از سلطنت برکنار و با جانشین کردن فرزند دوازده ساله‌اش عملاً جایگاه شاه مشروطه را به نمادی تشریفاتی بدل نمودند.

گفتمان پدر تاجدار، انجمن‌ها را عامل هرج و مرج می‌دانست و به منظور حفظ اقتدار خویش خواستار برچیدن آنها بود. گفتمان مام میهن، نیز با فتح تهران در رویکردی تمرکزگرایانه انجمن‌ها را برتافت. کابینه‌ی سپهدار اعظم به موجب تمرکز قوای مملکت و جلوگیری از عدم مرکزیت و تشتت اقتدارات حکومتی، اختیار انحلال انجمن‌ها را از مجلس دوم اخذ نمود (مذاکرات مجلس، دوره ۲، جلسه ۲۷۹). ناکامی‌های نظام مشروطیت و شرایط سیاسی-اجتماعی دهه ۱۲۹۰ موجب دگردیسی در گفتمان پدر تاجدار به دیکتاتور مصلح را میان مشروطه‌خواهان فراهم آورد که با کودتای ۱۲۹۹ تثبیت شد. سیدضیاء پس از کودتا از احمد شاه خواسته بود در فرمان نخست‌وزیری نوشته شود: «آقای سیدضیاءالدین دیکتاتور ایران» (الهی، ۱۳۹۰: ۳۰۳). علاوه بر رویکرد منجی‌گرایانه و تمامیت‌خواهانه این گفتمان با گرایشی فاشیستی همراه بود. در این خصوص سیدضیاء نقل می‌کند: «فاشیزم زائیده‌ی تحقیر ملی ایتالیایی بود. روزی که من کودتا کردم، ایران در تحقیرآمیزترین لحظات تاریخی خود به سر می‌برد. رجال ما برای خوابیدن بغل زن‌هایشان نیز از خارجی اجازه می‌گرفتند. اگر قیام علیه تحقیر خارجی فاشیزم است، بله من فاشیست بودم» (الهی، ۱۳۹۰: ۵۳).

از کودتای ۱۲۹۹ تاکنون سیاست بازنمایی با رقابت میان گفتمان دیکتاتور مصلح و گفتمان مام میهن، در میدان هژمونیک، شاکله‌ی سیاست در ایران معاصر را رقم زده است. در این مقاله این دو جایگاه سوژگی را اقتدارگرایی و اصلاح‌طلبی می‌خوانیم که در نظم جدید منازعه‌ی گفتمانی میان این دو موجب شد تا مطالبات به حق آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه‌ی توده‌ها همواره در تعلیق باقی بماند.

با غلبه‌ی وجه آمرانه بر وجه دموکراتیک مبانی تنظیمات، رضا شاه در صدر یک دولت مرکزی مقتدر با ساختار بوروکراتیک-میلیتاریستی میراث‌دار قدرت گردید. از این رو اولین دولت مدرن در ایران در چارچوب نظام سیاسی پاترون-کلانتالیسم پدیدار و از نظام سیاسی کهن با رابطه‌ی اجبار آمیز و اطاعت‌پذیری محض از پادشاه در نقش استعاری رمه و شبان منفصل شد.

کلانتالیسم یا حامی‌پروری نظامی است که دولت‌ها با اعطای رانت، واگذاری مزایای خاص یا جانبداری از یک فرد یا گروهی کوچک، به یارگیری از میان نیروهای اجتماعی می‌پردازند و در ازای آن خواستار حمایت عمومی می‌شوند. در این روش شبکه‌ای داوطلبانه در چارچوب رابطه‌ی حامی-پیروا شکل می‌گیرد. مشاغل اداری، انحصار قراردادهای تجاری، مجوز فعالیت‌های اقتصادی به‌همراه حق حساب و رشوه تنها شماری محدود از ابزارهایی هستند که دولت می‌تواند به هواداران خود واگذار کند (اونیل، ۱۳۹۱: ۱۶۸). جذب و کنترل نخبگان و نهادهای سلب قدرت شده در پی آمد تأسیس دولت متمرکز مدرن در ایران بود. دولت مرکزی در گرایش فاشیستی و «ژرمانوفیل» در سال ۱۳۱۷ «سازمان پرورش افکار» را به‌مثابه ماشین ایدئولوژیک نظام تأسیس نمود و در یکی از سخنرانی‌های این سازمان شعار «خدا - شاه - میهن» به شعار سمبلیک گفتمان اقتدارگرایی، مبدل شد (دلفانی، ۱۳۷۵: ۵۶، سند ش ۷۱). پرویز عدل در خاطراتش نقل می‌کند: «... شعار خدا - شاه - میهن، وطن را در ردیف آخر اهمیت قرار می‌داد» (عدل، ۱۳۷۷: ۷۸). با باز شدن فضای سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰، منازعه‌ی گفتمانی اصلاح‌طلبی و اقتدارگرایی از سرگرفته می‌شود. سیدحسین فاطمی در چهاردهم تیر ۱۳۲۱ در اولین سرمقاله روزنامه باختر با عنوان «خدا - ایران - آزادی» شعار «خدا - شاه - میهن» را به سخره گرفته و از آن پس تندترین انتقادات را متوجه مقامات دوران رضاشاهی

می‌نماید (نظری، ۱۳۸۶).

۵. نیمه اول دهه ۱۳۲۰

در این بخش مناسبات قدرت میان دولت، جامعه و سرمایه‌داری را براساس رمززدایی و خطوط‌گریز نیروهای اجتماعی با تأکید بر جنبش‌های دهقانی، کارگری و منطقه‌ای مبتنی بر قلمروزدایی از زمین، سرمایه و تمرکز مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱-۵. جنبش‌های دهقانی

عبداللهیان گذر از زمین‌داری به مالکیت خصوصی زمین در دوران جدید را از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی می‌داند. تسخیر بازار ایران با واردات کالاهای دو کشور صاحب نفوذ بریتانیا و روسیه موجب شد تا تاجران نتوانند سرمایه خود را به توسعه صنعتی تبدیل کنند. مالکیت خصوصی زمین هنگامی گسترش یافت که تجار در پایان دوره قاجار زمین‌های دولتی را خریداری کردند. جهت‌گیری سرمایه‌تجار از مشارکت در صنعت به جانب تجارت در کشاورزی موجب شد تا بهای زمین در طی سی‌سال به ده برابر افزایش یابد. مالکیت زمین به‌عنوان ابزار پیوستن به بلوک‌های قدرت سیاسی موجب شد تا رسم تیول در دوران مشروطیت برچیده شود. این تاجران شهری که مالکانی غایب بودند با سرمایه‌گذاری در محصولات نقدی مانند تریاک، پنبه، تنباکو، ابریشم و... موجبات توسعه اقتصاد شهری را در ازای مازادستانی از اقتصاد روستایی و استثمار دهقانان فراهم کردند. به‌رغم گسست از زمین‌داری به مالکیت خصوصی، تجاری شدن کشاورزی در تحول شیوه ستاندن محصول و روابط مسلط ارباب - دهقان نقشی نداشت و تا قبل از ورود درآمدهای نفتی در توسعه اقتصاد شهری به آرامی تا زمان اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۰ تداوم یافت (عبداللهیان، ۱۳۹۲).

دهقانان در اوایل قرن بیستم در رقت‌انگیزترین وضعیت انسانی به سر می‌بردند. پس از جنبش مشروطه‌خواهی دهقانان به جنب‌وجوش آمدند و در مناطق مختلف کشور ناآرام بودند. به‌نوشته سرکنسول انگلیس در تبریز، دهقانان تصور می‌کردند که مشروطیت به معنی لغو اجاره زمین است. بنابراین از هرگونه پرداخت به اربابان بازایستادند؛ کنسول انگلیس در رشت نیز گزارش فرستاد که به باور کشاورزان گیلان در نظام مشروطه بدهی آنان به زمین‌داران باید بخشوده شود (یزدانی، ۱۳۹۵: ۴۵).

این خط‌گریزی بود که چرخش نگرش دهقانان را با رمززدایی از اصل مالکیت اربابان بر زمین و سنت مزارعه که براساس آن ارباب سه یا چهارپنجم محصول را برداشت می‌نمود، نشان می‌داد. بدین ترتیب مطالبات دهقانی با تن در ندادن به نظام ارباب - رعیتی مبتنی بود بر گسست از زمین‌داری بزرگ به زمین‌داری خرده مالکی (یزدانی، ۱۳۹۵: ۴۹).

اما هژمونی مالکان و تجار بر نظام مشروطه موجب شد تا به خواسته‌های این فرزندخوانده‌های مام میهن که تقریباً ۸۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند و قعی گذاشته نشود و از دایره قدرت به حاشیه رانده شوند. همین امر به جنبش‌های آنتاگونیستی دهقانان از جمله خودداری از سهم ارباب و تصرف اموال و ملک اربابان در مناطق مختلف کشور انجامید. با تحقق دولت مدرن مرکزی، مالکان زمین از جمله گروه‌هایی بودند که در نظم جدید کلاینتالیستی مورد حمایت قرار گرفته و به تبع آن جنبش‌های مذکور سرکوب شدند. با اشغال ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ این مطالبه‌ی خاموش دهقانی در چارچوب خواست اصلاحات ارضی منجر به جریان‌هایی از قلمروزدایی گردید: جنبش قاسم، یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخی در ابتدای دهه ۲۰ است که روایت انزوای سیاسی و محافظه‌کاری دهقانان در تاریخ‌نگاری ایران را به پرسش می‌کشد: در پاییز ۱۳۲۰ جنبش دهقانی در پهنه‌ی آلان بیرغوش آذربایجان آغاز شد و دو سال ادامه یافت که به جنبش صومالی معروف شده است. هسته‌ی جنبش دهکده

صوما [نزدیک ارومیه] زادگاه قاسم رهبر قیام بوده است. قاسم به روایت پیرمردان محل دو سال با دولت مرکزی و زمین‌داران جنگید. او در آغاز نهضت زمین‌داران بزرگ آن پهنه را به قتل رسانید و زمین‌های‌شان را میان دهقانان تقسیم کرد، و در هر محل تشکیلات حکومت خود را دایر ساخت و مردم را به دور خود جمع کرد... [وی] خودش رعیت بود و در میان رعیت می‌زیست. با stemگران و کسانی که به نوامیس مردم تجاوز می‌کردند در می‌افتاد و چند تن از آنان را به سزای اعمال خود رسانید... قاسم یکی از رهبران توده مردم آذربایجان بود که پس از جنگ جهانی اول برای عملگی به منظور گذراندن زندگی به آذربایجان [شوروی] کوچ کرد. قبل از جنگ جهانی دوم به وطن بازگشت و بلافاصله به زندان افتاد. پس از رهایی از زندان جنبش دهقانی صوما را بنا نهاد که با کشته شدنش در دی ماه ۱۳۲۲ پایان یافت (پیام فدایی، ۱۳۹۳: ۱۵-۱۴).

علاوه بر این خیزش‌های خودانگیخته، حزب توده نیز با گسترش فعالیت‌های خود در روستاها و تشکیل اتحادیه‌های دهقانی در سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ موجب شد تا موجی از جریان‌های قلمروزدایی در نواحی مختلف کشور از جمله مشهد، یزد، کرمان و همدان پدید آید. زدوخورد با زمین‌داران و امتناع از پرداخت سهم مالکانه در اطراف تهران آن‌چنان مؤثر بود که قوام، نخست‌وزیر وقت وادار به اعلام حکومت نظامی شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۴۷۰). بدین ترتیب قوام در بهار ۱۳۲۵ لوایحی مبنی بر افزایش ۱۵ درصدی سهم زارعان و تقسیم اراضی خالصه که پس از تبعید رضاشاه به دولت انتقال یافته بود به تصویب کابینه رسانید. این پیروزی نخستین گام در راستای اصلاحات ارضی در ایران بود.

۲-۵. جنبش‌های کارگری

با کشف نفت در ایران، صنعت نفت بزرگ‌ترین مراکز صنعتی را در شهرهای نفت خیز جنوب پدید آورد که حجم عظیمی از کارگران را به خدمت گرفته بود. آبادان به‌مثابه شهری سه‌گانه بر مبنای دقیق سلسله‌مراتبی قومی-اداری-

استعماری از سوی شرکت سامان یافته بود. شهر میان اروپایی‌ها در قسمت بالا، کارگران نیمه ماهر هندی در میان و کارگران غیرماهر بومی ایرانی در پایین تقسیم شده بود که در آغاز در خانه‌های خشت و گلی و کپره‌های موقت زندگی می‌کردند. کارگران هندی پیشگامان اعتراضات کارگری در آبادان بودند که دو اعتصاب بزرگ در سال‌های ۱۲۹۹ و ۱۳۰۱ در راستای مطالبات کارگری به راه انداختند و کارگران ایرانی نیز پس از چند روز به آنها پیوستند (اتابکی، ۱۳۹۵: ۳۱-۳۰). با ورود یک جنبش کارگری به‌حوزه عمومی و درگیری کارگران در فعالیت‌های صنفی خطوط‌گریزی، فراهم آمد که تغییر نگرش آنها را نسبت به قبل نشان می‌داد. آنها نه‌تنها خواستار بهتر شدن شرایط کار و زندگی بودند، بلکه به‌عنوان شهروندان کشور و نه رعیت، خواهان به‌رسمیت شناخته شدن پایگاه مستقلی برای خود بودند (اتابکی، ۱۳۹۵: ۳۵). در اعتصاب سال ۱۳۰۸ این مطالبات مطرح شد ولی نمونه آشکارتر غلبه احساسات ملی‌گرایانه مبنی بر برابری کامل کارگران ایرانی و هندی بود. در تهران مطبوعات به پشتیبانی اعتصاب پرداخته، شرکت نفت را به اعمال تبعیض نژادی متهم کردند. شب‌نامه‌ای در این دوره با خطاب «پدر تاجدار ما، رؤسای دولت و دربار» پخش شد، که در آن کارگران ایرانی «فرزندان باشکوه و برجسته داریوش» خوانده شدند که تحت قیمومیت بریتانیا و به‌ویژه کارکنان اداری و افراد میان‌پایه هندی قرار گرفته و در عذاب‌اند و این‌که «همه چیز قربانی منافع شرکت نفت ایران و انگلیس می‌شود». در این راستا با انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ میان دولت و شرکت نفت، امتیاز داری لگو و بر ایرانی‌سازی نیروی انسانی در شرکت تأکید شد (اتابکی، ۱۳۹۵: ۳۸).

پس از شهریور ۱۳۲۰، با ایجاد کمیته‌های ایالتی حزب توده و شورای متحدهی مرکزی اتحادیه کارگران، شرایطی فراهم شد تا جریان‌های قلمروزدایی شده در پیوند با یکدیگر نظام استثماری حاکم بر کارخانه‌ها را به‌چالش بکشند. خط‌گریز و تغییر نگرش از اجیر به شهروند دارای منزلت اجتماعی، مبتنی بود بر

مطالبه‌ی مناسبات عادلانه در نظم کارخانه‌ای. این خواسته در بهار ۱۳۲۳ با پیروزی کارگران در یک اعتصاب سراسری در اصفهان طی تلگرافی به مجلس این‌گونه مطرح شد: «نبودن قانون کار روزه‌روز بر مشکلات کارگر و بر تیرگی روابط کارگر و کارفرما می‌افزاید و انجام وظیفه‌ی مأمورین دولتی را نیز مشکل می‌سازد. این است که اتحادیه کارگران اصفهان امروز بیش از همیشه خواهان تصویب قانون کار و تعیین حدود اختیارات کارفرما و کارگر است. از طرف دیگر آن قانون کار بایستی چنان مترقی و به‌نفع کارگر باشد که دنیای قرن بیستم، ایران را به عقب‌ماندگی متهم نسازد (اسناد اتحادیه‌ها، ۱۳۷۹: ۹۹، سند ش ۵۷)

اتحادیه کارگران خوزستان نیز در روز کارگر سال ۱۳۲۵ راهپیمایی باشکوهی ترتیب داد. سخنگویان این مراسم خواستار دستمزدهای بیشتر، مسکن مناسب، پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه، هشت ساعت کار روزانه و قانون کار جامع شدند. یک سخنران زن، نفت را طلای ایران توصیف کرد و مسئولان انگلیسی شرکت نفت را متهم ساخت که برای غذای سگ‌ها بیشتر از دستمزد کارگران خرج می‌کنند و خواستار خلع ید از شرکت نفت انگلیس شد. شاید این نخستین بار بود که در یک سخنرانی عمومی در آبادان، فریاد ملی کردن - نفت شنیده می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۴۴۴). جنبش قلمروزدایی توسط اتحادیه‌های کارگری در نیمه اول دهه ۱۳۲۰ منجر به سازمان‌دهی یکصدوسی اعتصاب بزرگ صنعتی در سراسر ایران گردید (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۷۹). مبارزات آزادی‌خواهانه در چارچوب همین جنبش، دولت قوام را واداشت تا در اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشرفته‌ترین قانون کار در خاورمیانه را به تصویب هیأت وزیران برساند.

۳-۵. جنبش‌های منطقه‌ای

قلمروزدایی‌ها از نظام انقیاد اجتماعی صرفاً معطوف به اتحادیه‌های صنفی و

طبقاتی نبود. مطالبات ناشی از تکرهای قومی، زبانی و منطقه‌ای نیز مهم‌ترین رخدادهای تاریخی این دوران را رقم زد. دولت مرکزی با وجود اخذ مالیات از مردم و هزینه‌های سنگینی که به کشور تحمیل می‌نمود، به استثنای مناطق مرکزی و شمالی، هیچ حاصلی به‌خصوص برای مناطق جنوبی کشور نداشت (مصوررحمانی، ۱۳۶۶: ۵۱-۳۷).

در چنین بستری، خط‌گریز و گسست از باورداشت سیاست بازنمایی به سیاست تفاوت مبتنی بود بر مطالبه‌ی انجمن‌های ایالتی و خواست خودگردانی به‌جای تمرکزگرایی. در همین راستا، اندکی پس از پایان جنگ جهانی حزب دموکرات آذربایجان اعلام موجودیت می‌کند. در بیانیه فرقه آمده است: «ایران نیز مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هر قدر که آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، کوشیده است که بدین وسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هر چه بیشتر دخالت داده، رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به‌خود آنها واگذار نماید. لذا باید هر چه زودتر در اجرا و تکمیل قانون اساسی دست به‌کار شد و حکومت ملی را از پایین یعنی از میان خلق و بر اساس احتیاجات توده‌های وسیع و بر پایه خصوصیات مردمی که در ایالات و ولایات زندگی می‌کنند بنا نهاد» (جامی، ۱۳۹۳: ۲۵۷).

اهداف فرقه عبارت بود از: مبارزه با استبداد و ارتجاع، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، خودمختاری مدنی و آزادی داخلی توأم با حفظ استقلال و تمامیت ایران، آزادی مطلق انتخابات مجلس، تدریس زبان ترکی در مدارس، هزینه کردن بیش از نیمی از مالیات‌های آذربایجان برای پیشرفت امور فرهنگی، بهداشتی، اجتماعی و اقتصادی در خود آذربایجان و... (جامی، ۱۳۹۳: ۲۵۸). با تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان در اواخر آذرماه ۱۳۲۴ اصلاحات اجتماعی گسترده‌ای صورت پذیرفت. برای اولین بار زنان در انتخابات شرکت کردند؛ اولین کنگره‌ی دهقانی در کشور تشکیل و بر اساس

آن شش هفتم سهم محصول به زارعان تعلق گرفت؛ قیمت کالاهای مصرفی تا ۴۰ درصد کاهش یافت؛ قانون حداقل بیکاری و حداقل ساعات کار تصویب شد؛ قسمت اعظم کوچه‌ها و خیابان‌ها آسفالت و سنگفرش شد؛ تعلیمات عمومی اجرا و در روستاها مدارس باز شد؛ دانشگاه تبریز که بعد از دانشگاه تهران دومین دانشگاه کشور بود افتتاح شد... (جامی، ۱۳۹۳: ۳۳۷). با دگرگون شدن چهره‌ی تبریز حتی مخالفان فرقه هم به ناچار پذیرفتند که در عرض این یک‌سال خدمات و کارهایی بیشتر از دوران بیست‌ساله رضا شاه انجام گرفته است (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۰۴).

در مهاباد نیز قاضی محمد با تشکیل حزب دموکرات کردستان خواست‌های خود را مطرح می‌کند: خودمختاری کردستان در چارچوب کشور ایران؛ کاربست زبان کردی به‌عنوان زبان رسمی؛ استخدام کارمندان محلی، وضع قانونی واحد برای ملاکین و کشاورزان، بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی کردستان از طریق اصلاح کشاورزی و توسعه بهداشت و آموزش و... (کوچرا، ۱۳۷۷: ۲۰۹). در اواخر آذرماه ۱۳۲۴ پس از راهپیمایی جمعیتی انبوه و اشغال عمارات دولتی در مهاباد، اشنویه و نقده، تشکیل حکومت کردستان رسماً اعلام می‌شود (کوچرا، ۱۳۷۷: ۲۱۱). قاضی محمد در مصاحبه با خبرگزاری فرانسه می‌گوید: «اگر ما امروز این‌همه بر خودمختاری محدود کشورمان اصرار می‌ورزیم، گناه این امر متوجه دولت مرکزی است که کاری در جهت پیشرفت ما انجام نداده است. ما نمی‌خواهیم از آمریکایی‌ها یا روس‌ها تقلید کنیم، اما این‌را هم نمی‌پذیریم که در شرایط حیوانات ممالک متمدن زندگی کنیم» (کوچرا، ۱۳۷۷: ۲۲۰).

هم‌چنین با اتحاد عشایر و ایلات فارس در شهریورماه ۱۳۲۵ نهضت جنوب به‌رهبری ناصر قشقایی شکل می‌گیرد. این نهضت اگرچه واکنش نیروهای برای حفظ موقعیت بالادستی سران قبایل علیه حزب توده بود، لیکن ارزش - ایجابی اراده معطوف به قدرت را نیز دارا بود. چرا که به‌جز درخواست اخراج

وزیران توده‌ای از کابینه،^۱ بیشتر مطالبات آنها با جنبش آذربایجان و کردستان وجه اشتراک داشت؛ تغییر رؤسای ادارات حساس ارتش، محاکمه و مجازات عمال ناصالح دیکتاتوری بیست ساله، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اصلاح امور فرهنگی، بهداشت و جبران محرومیت‌های گذشته و... (نصیری‌طیبی، ۱۳۹۳: ۱۱۰). علاوه بر آن ناصرخان با نوشتن نامه‌ای به سازمان ملل متحد، برای ایل قشقایی در منطقه‌ی خود تقاضای خودمختاری نمود؛ هم‌چنین درخواست کرد تا قشقایی‌ها را به‌عنوان یک اقلیت مورد حمایت قرار دهند (نصیری‌طیبی، ۱۳۹۳: ۴۵).

در پایان این بخش می‌توان گفت، نیروهای برابری‌طلب دهقانی، کارگری و منطقه‌ای با پیوستن به یکدیگر جریان‌هایی از قلمروزدایی را پدید آوردند که حاصل «شدن» و خطرگریزی بود از استیلاي گفتمان حاکم. این جنبش‌های رهایی‌بخش تجلی پیوند نیروهای کنشی بود که با قلمروزدایی از زمین، سرمایه و تمرکز با اراده معطوف به قدرت «ایجابی»، مناسبات قدرت در نظام ارباب-رعیتی، نظم استثماري کارخانه‌ای و حکومتی که دولت مرکزی در آن فعال مایشاء بود را دگرگون ساختند. از این‌رو نیمه اول دهه ۱۳۲۰ که جنبش‌های مذکور سیمای جدیدی به تاریخ ایران بخشیدند را می‌توان دوران «هم‌افزایی - ایجابی» نام نهاد.

۶. نیمه دوم دهه ۱۳۲۰

از دیدگاه دلوز و گوتاری، سرمایه‌داری نظامی آکسیوماتیک است که در تاریخ جهانی خود تحولات زیادی را در آکسیوم‌های خویش شاهد بوده است. چنان‌چه نظام سرمایه‌داری با بحران مواجه می‌شود، می‌تواند آکسیوم‌های جدیدی مانند اتحادیه‌های کارگری، تأمین اجتماعی و... را ایجاد کند؛ یا با حذف آکسیوم‌های



۱. قوام با تأسیس حزب دولت ساختهی دموکرات ایران به‌همراه احزاب ایران و توده کابینه ائتلافی تشکیل داده بود.

تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در... ۱۸۳

موجود مانند حذف اتحادیه‌های کارگری و گردش پول در راستای آزادگذاری بانکداری، سرمایه‌گذاری و بازارهای کار بر بحران فائق آید. بدین ترتیب - سرمایه‌داری نظامی است که از طریق رمزگذاری‌های آکسیوماتیک شرایط قلمروزدایی نیروها را فراهم می‌کند، تا بتواند جریان‌های قلمروزدایی شده را با ادغام در خویش بازقلمروسازی کند: «این قلمروهای جدید ممکن است مصنوعی، کهنه یا باستانی باشند؛ اما این تأثیر را دارند که پاره‌هایی از رمزگان‌های اجتماعی قبلی را دوباره عرضه می‌کنند یا رمزگان‌های جدیدی ابداع نمایند. شکل‌های حاد این قلمروهای جدید می‌تواند از بنیادگرایی مذهبی تا سلطنت‌های مشروطه و ملی‌گرایی‌های مدنی در نوسان باشد» (پیتون، ۱۳۸۷: ۱۸۶).

پس از جنگ جهانی دوم شرایط گذار به سرمایه‌داری دولت‌محور فوردیستی - کینزی فراهم شد. نظام سرمایه‌داری با رمززدایی از استعمار و قیومیت، هویت ملت‌های تحت سلطه را به کشورهای آزاد جهان سوم بازرمزگذاری نمود تا آنان را به‌مثابه تأمین‌کنندگان مواد خام و بازار مصرف کالاهای غرب بازقلمروسازی نماید. ترومن رئیس‌جمهور آمریکا برای جلوگیری از صدور - انقلاب کمونیستی، کمک به ملل آزاد و حفظ آزادی و استقلال آنها را از مسئولیت‌های بزرگ آمریکا اعلام کرد. لذا براساس لایحه‌ی اصل ۴ کمک‌های مالی و فنی خود را به کشورهای عقب مانده‌ی جهان سوم آغاز نمود.

آمریکا در راستای حمایت از حکومت‌هایی که درگیر جنبش‌های چپ‌گرایانه بودند، کمک‌های فنی و نظامی خود را به دولت مرکزی ایران آغاز نمود. شوروی نیز با وعده دولت مرکزی مبنی بر اعطای امتیاز نفت شمال حمایت خود را از جنبش‌های آذربایجان و کردستان قطع نمود. بدین ترتیب با خروج ارتش سرخ از ایران، دولت مرکزی در آذرماه ۱۳۲۵ به بهانه‌ی نظارت ارتش بر انتخابات مجلس پانزدهم، جنبش‌های منطقه‌ای را در آذربایجان و کردستان سرکوب کرد. ارتش نجات‌بخش شاهنشاهی از شنیع‌ترین جنایات بشری پس

از اشغال این مناطق از جمله غارت اموال و احشام، کشتن اطفال، تجاوز به زنان و دختران، بریدن سر آزادی خواهان، قطعه قطعه کردن دهقانان و... دریغ نکرد.

با پیروزی ارتش بر جنبش‌های ایالتی، گفتمان اقتدارگرایی در صدد بود وجهی شاه را به مثابه قهرمان ملی و ناجی آذربایجان جلوه دهد، تا احیای جایگاه از دست رفته‌ی مقتدر مصلح در چارچوب دولت تمرکزگرا فراهم شود. این موقعیت پس از ترور نافرجام شاه در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ تثبیت می‌شود. شاه با اعلام حکومت نظامی همه مخالفان را سرکوب، نشریات منتقد را تعطیل، رهبران حزب توده را بازداشت و تشکیلات این حزب از جمله شورای متحده کارگران را غیرقانونی اعلام کرد. وی با پس گرفتن زمین‌های سلطنتی از دولت، گسترش نیروهای مسلح به کمک آمریکا، تشکیل مجلس سنا، تغییر در قانون اساسی مبنی بر اختیار شاه در انحلال مجلس شورای ملی به قدرت بلامنازع در سیاست داخلی تبدیل شد و دستگاه‌های بوروکراتیک دولت به‌ویژه دستگاه انتخاباتی تحت تسلط اقتدارگرایان درآمد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۰۹-۳۰۳). جبهه ملی نیز به‌رهبری مصدق در مهرماه ۱۳۲۸ در اعتراض به تقلب در انتخابات مجلس شانزدهم تشکیل و با ابطال انتخابات تهران حائز اکثریت آرا در پایتخت گردید تا از این تاریخ مناسبات قدرت در منازعه‌ی گفتمانی میان نمایندگان اقلیت اصلاح‌طلب با اکثریت اقتدارگرا در مجلس رقم بخورد.

با نخست‌وزیری رزم‌آرا در تیرماه ۱۳۲۹، وی دو لایحه اصلاحی مهم ارائه داد: یکی توزیع زمین‌های دولتی میان دهقانان و دیگری ایجاد انجمن‌های ایالتی و عده داده شده در قانون اساسی. نمایندگان اقتدارگرا با لایحه‌ی اصلاحات ارضی وی به مخالفت برخاستند و نمایندگان اصلاح‌طلب با لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۲۵). مصدق در مجلس شانزدهم موافقت جبهه ملی با قانون اساسی در باب ایالات را اعلام، لیکن بر اولویت اصلاح قانون انتخابات، آزادی

مطبوعات و تجدیدنظر در قانون حکومت نظامی تأکید می‌ورزد (مذاکرات مجلس، دوره ۱۶، جلسه ۴۷).

مصدق هم‌چنین در جلسه علنی دیگری متن پیام کاشانی را به ملت و مجلس قرائت می‌کند: «... بر عموم مسلمین و قاطبه ملت ایران لازم است که با تمام قوا از ایجاد تفرقه و تشتت جلوگیری کنند و همان‌طور که عموم مسلمین ایران، خدای واحد کتاب واحد و دین واحد دارند در امر سیاست و اداره مملکت هم از قوانین اساسی مملکتی تبعیت نمایند... هیچ ایرانی نباید حاضرشود به بهانه دادن اختیارات به ایالات و ولایات مقدمه‌ی تجزیه کشور خود را فراهم کند... (مذاکرات مجلس، دوره ۱۶، جلسه ۴۹). در این دوره وضعیت مردم اسفبار بود. با پایان جنگ اگرچه نرخ تورم تا حدودی کاهش یافت، اما از فعالیت کارخانه‌هایی که برای متفقین کار می‌کردند کاسته و نرخ بی‌کاری افزایش یافته بود. فعالیت‌های کارگری از یکصدوسی اعتصاب در نیمه اول دهه ۱۳۲۰ به ده اعتصاب تا پایان نیمه دوم دهه کاهش یافت (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۸۳). مهاجرت داخلی و خارجی در این دوران، یکی از مهم‌ترین پیامدهای سرکوب مطالبات نیمه اول دهه به‌ویژه انجمن‌های ایالتی بود. به‌گزارش وزارت جنگ، معاش مردم، گرانی، فقر و بی‌کاری مردم بی‌چیز و زحمتکش آذربایجان را به‌سوی نیستی سوق می‌دهد، رعایا زن و بچه خود را در محل گذاشته و برای به‌دست آوردن کار به تهران و سایر شهرستان‌ها رهسپار شده‌اند (اسناد مهاجرت، سند ش ۱/۱۱). در تلگراف سید صدرالدین سیستانی آمده است که احتکار، گرفتن تعهد غله و خروج گندم از زابل به‌رغم خشک‌سالی، جمعیت بسیاری را به خارجه و داخله فراری و عده‌ای از گرسنگی تلف شده‌اند. ارتزاق اغلب از علف و ریشه است، آن‌هم به‌واسطه کمی آب یافت نمی‌شود (اسناد مهاجرت، سند ش ۸/۱). به‌گزارش فرمانداری بجنورد تصرف املاک تراکمه توسط اداره کل املاک و بلااثر شدن شکایات آنان به محاکم صالحه، موجب کوچ و مهاجرت آنان گردید (اسناد مهاجرت، سند ش ۹). در پایان این بخش می‌توان گفت،

سرکوب جریان‌های قلمروزدایی شده در ابتدای این دوره و به دنبال آن محدودیت‌های ناشی از شرایط معیشتی موجب مسدود شدن خط‌گریز و عدم بالفعل شدن توانش نیروهای کنشی شده تا اقشار وسیعی از نیروهای اجتماعی قادر نباشند در فرآیند «شدن» از «قدرت‌های ایجاب» برای دستیابی به آزادی پیروی کنند، از این رو می‌توان نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ را دوران «فترت کنشی» نام نهاد.

۷. آغاز دهه ۱۳۳۰

در دوران فوردیستی-کینزی، اقتصاد به هدف محوری دولت‌های سرمایه‌داری تبدیل شد. اقتصادی مبتنی بر یک نظام مالی بین‌المللی که به کمک چاه‌های نفتی، مسیر خط لوله‌ها، عملیات تانکرها و کنترل هر دم دشوارتر کارگران نفت شکل می‌گرفت. از همین رو بقای نظام سرمایه‌داری به شدت معطوف به سرنوشت خاورمیانه بود. با شکل‌گیری جنگ سرد جبهه‌طلبی شرکت‌های نفتی برای کنترل منابع آن‌سوی آب‌ها، در شرایط دشوار استعمارزدایی و تأکید بر استقلال ملی پساجنگی، اکنون با دستاویز این بستر جهانی قابل توضیح بود. مقامات آمریکایی و کارگزاران نفتی نیاز به کنترل تولید منطقه را در چارچوب «ضرورت استراتژیک» آن در شرایط جنگ دائمی توضیح می‌دادند، بدون آن که نیاز باشد ذکری از منافع شرکت‌ها یا کنترل نفت خاورمیانه به میان آورند (میچل، ۱۳۹۵: ۱۹۰-۱۸۹).

در سال ۱۳۲۳ امتیاز نفت شمال در ایران، متحدین دوران جنگ را به رقبای جنگ سرد تبدیل نمود. علت مذاکرات تنها اهمیت نفت ایران نبود، بلکه برای آمریکا دسترسی به بازارهای محلی برای جذب کالاهایش و برای شوروی ممانعت از ایجاد پایگاه دیگر قدرت‌ها در نزدیکی مرکز حیاتی نفت قفقاز مطرح بود؛ از همین رو روس‌ها در تخلیه خاک ایران تعلل ورزیدند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۷۶-۷۴). مجلس پانزدهم با رد واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی،

خشم استالین را برانگیخت. از این رو قوام برای التیام زخمی که بر روس‌ها وارد شده بود، قرارداد ۱۹۳۳ با انگلیسی‌ها را ناعادلانه و مذاکرات بازبینی آن را با شرکت نفت آغاز نمود. اگر چه عمر کابینه وی کفاف نداد، اما مذاکرات پشت درهای بسته با کابینه‌های بعدی به امضای قرارداد بحث‌انگیز الحاقی موسوم به گس - گلشائیان انجامید که نیاز به تصویب مجلس داشت (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۸۲). زیاده‌خواهی‌های ناعادلانه و تحقیرآمیز شرکت نفت در قرارداد الحاقی با وجود بحران اقتصادی در ایران و شرایط استعمارزدایی در نظام بین‌المللی قابل تحمل نبود. از این رو خط‌گریز از تحمیل روابط استثماری شرکت با نگرشی ملی‌گرایانه در دست‌یابی به استقلال ملی شکل می‌گیرد. قلمروزدایی مبتنی بر این خط‌گریز مطالبه‌ی ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت بریتانیایی بود. بدین منظور کمیسیون نفت در مجلس شانزدهم به ریاست مصدق موافقت‌نامه - الحاقی را رد و هم‌زمان ماده واحده‌ی ملی شدن نفت را به مجلس ارائه داد و با تصویب مجلس و سنا در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، صنایع نفتی در سراسر ایران ملی اعلام شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۰۳).

در فروردین‌ماه ۱۳۳۰ کاهش حق فوق‌العاده مسکن توسط شرکت نفت به اعتراضاتی در بندر معشور (ماهشهر) انجامید که همسران کارگران بندرگاه پیشگام آن بودند. با گسترش اعتصاب به سایر مناطق نفتی در راهپیمایی‌ها علاوه بر دستمزد بیشتر و شرایط زندگی بهتر، موضوع ملی شدن نفت نیز مطرح شد. این اعتصاب خونین تا زمانی که مصدق قانون خلع ید از شرکت نفت را به مجلس بُرد، ادامه یافت (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۱۰-۱۰۹). اعتصاب سراسری در خوزستان راه ملی شدن نفت و به قدرت رسیدن دولت مصدق را هموار نمود. در چنین فضایی در خرداد ماه ۱۳۳۰ طی مراسمی نمادین باحضور ۳۰ هزار تن از مردمی که با شور و هیجان گرد آمده بودند، پرچم ملی برفراز پلایشگاه نفت آبادان بالا رفت و نشانه‌های شرکت پایین کشیده شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۲۳). با تشکیل مجلس هفدهم در اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ کشمکش پارلمانی میان جبهه

ملی و طرفداران دربار ادامه یافت. هنگامی که مصدق به دلیل مخالفت شاه با حق قانونی نخست‌وزیر در تعیین وزیر جنگ استعفا داد، کشمکش را به یک بحران ملی تبدیل نمود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۳۳). قیام ۳۰ تیر با پیوند نیروهای چپ، ملی و مذهبی بزرگ‌ترین جنبش قلمروزدایی موسوم به نهضت ملی، را در این دوره تاریخی رقم می‌زند و به پشتوانه‌ی آن مصدق به قدرت باز می‌گردد. از این‌رو دوره دوم زمامداری مصدق را می‌توان دولت ملی نام نهاد؛ چرا که با قدرت مردم بر سر کار آمد، نه پیشنهاد مجلس یا به انتخاب شاه.

با آغاز دهه ۳۰ مطالبات ملی و محلی درهم تنیده شد. در چنین بستری نهضت ملی، در ائتلاف نیروهای برابری‌خواه با اصلاح‌طلبان به‌شکلی ملی‌گرایانه علیه رابطه‌ی استثماری شرکت نفت و به‌شکلی سلبی علیه اقتدارگرایانی که مطالبات رهایی‌بخش آنان را در نیمه دوم دهه ۲۰ سرکوب کرده بودند، پدید آمد. بدین‌سان نیروی قلمروزدایی جان تازه‌ای گرفت و میزان اعتصابات کارگری از ۱۰ اعتصاب در نیمه دوم دهه ۲۰ به ۷۲ اعتصاب تا پیش از کودتا افزایش یافت (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۷۹). یکی از این اعتصابات با بدین شرح است: «در شهریور ۱۳۳۱ با اعتصاب کارخانه چیت‌سازی ری... ساعت کار از ۱۰ ساعت به ۸ ساعت کاهش یافت. پس از چندی با تلاش‌های مهری گیلک‌پور سرپرست آزمایشگاه و مریم خانم کارگر بافنده، محلی برای شیردادن مادران دارای نوزاد به‌نام شیرخوارگاه و مهدکودک اختصاص داده شد. این دستاورد که برای اولین بار در ایران توسط یک نماینده کارگر زن حاصل شد؛ در محل این کارخانه تأسیس و تا قبل از کودتای سال ۱۳۳۲ برقرار بود. پانزده سال بعد، دوباره این شیرخوارگاه و مهدکودک‌ها با مبارزات کارگران احیا و در تمامی ادارات و حتی ارتش نیز ایجاد شد (گیلانی‌نژاد، ۱۳۹۴).

پس از قیام ۳۰ تیر، مصدق در رأس یک دولت ملی با اخذ اختیارات ویژه از مجلس، اصلاحات گسترده‌ای را در راستای گفتمان اصلاح‌طلبی آغاز کرد که برخی از جنبه‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

- مصدق بر اساس این گزاره‌ی گفتمانی که شاه می‌بایست سلطنت کند نه حکومت (مصدق، ۱۳۹۴: ۲۲۸)، برای مقام پادشاهی نقشی تشریفاتی به‌مثابه نمادی برای وحدت ملی قائل بود. از این‌رو با در اختیار گرفتن وزارت جنگ، باز پس گرفتن املاک سلطنتی، کاهش بودجه دربار، تحدید دسترسی شاه به سفرای خارجی، انحلال مجلس سنا و تبعید مادر و خواهر شاه (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۳۵) قدرتی را که شاه در نیمه دوم دهه ۲۰ به‌چنگ آورده بود از وی ستاند.

- مصدق با اخراج و بازنشسته کردن افسران ارشد ارتش، وضع مالیات دو درصدی بر املاک بزرگ و اصلاح ساختارهای قضایی و انتخاباتی (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۳۶) سیطره‌ی اقتدارگرایان از جمله نظامیان، زمین‌داران و صاحب‌منصبانی را که در نظام کلاینتالیستی با برخورداری از رانت بر اوضاع مسلط شده بودند، کاهش داد.

- دولت ملی هم‌چنین به‌مثابه یک نهاد و ماشین تصرف اقدام به بازقلمروسازی جریان‌های قلمروزدایی شده نمود. در خصوص دهقانان دولت تصویب‌نامه‌ای مبنی بر کسر ۲۰ درصد سهم مالکانه که ۱۰ درصد آن به زارعان تعلق و ۱۰ درصد به‌مصرف عمران روستاها اختصاص می‌یافت، ارائه داد (عظیمی، ۱۳۹۱: ۵۵۳)؛ لیکن از تقسیم املاک سلطنتی که از شاه پس گرفته شده بود اجتناب ورزید. در خصوص کارگران، لایحه قانونی جامعی در مورد بیمه‌های اجتماعی کارگران ارائه داد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۵۴)؛ لیکن پیش از آن با تصویب لایحه امنیت اجتماعی حق قانونی اعتصاب کارگران و کارمندان را ممنوع نمود که مجازات بازداشت و تبعید از سه ماه تا یک‌سال را در پی داشت (رهنما، ۱۳۸۷: ۷۶۲).

از آن‌جا که گفتمان اصلاح‌طلبی با وفاداری به اصول تنظیمات، دولت - ملت را در چارچوب یک تمرکزگرایی سیاسی رمزگذاری کرده بود، لذا مسئله ایالات بلاموضوع و مطالبه‌ی انجمن‌های ایالتی نادیده گرفته شد. این در حالی است که



تشکیل انجمن‌های ایالتی می‌توانست در راستای هم‌سویی نهاد (دولت) و جنبش، فرآیندی از تصرف دوگانه پدید آورد و بی آن که دولت و انجمن‌ها در یکدیگر مستحیل شوند بر قدرت نهضت ملی افزوده و نیز پشتوانه‌ای برای استحکام دولت ملی باشد؛ اما دولت ملی به‌مثابه یک نیروی واکنشی با اجرای سیاست‌های بازنمایی توان تغییر دهندگی نیروهای کنشی - همان نیروهایی که مصدق را به‌قدرت بازگردانده بودند- را فروکاست و مانع از بالفعل شدن نیروی تفاوت فی‌نفسه‌ی ایجابی در درون آنها گردید. اجرای این سیاست‌ها برخاسته از گرایش‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان بود که درصدد بودند تا مطالبات رادیکال معطوف به تغییرات بنیادین در مناسبات ارباب-رعیتی، کارفرما-کارگری و مرکز-پیرامونی را در چارچوب تعدیل حداقلی این مناسبات بازقلمروسازی کنند.

به‌رغم فشارهای سیاسی-اقتصادی بریتانیا، دادگاه لاهه و سازمان ملل رأی به‌نفع ایران صادر کردند. نظام سرمایه‌داری جدید در بستر قلمروزدایی از استعمار و بازقلمروسازی کنترل خاورمیانه تحت رمزگان «ضرورت استراتژیک» در جنگ سرد، ملی شدن نفت ایران را به‌رسمیت می‌شناخت؛ لیکن آستانه‌ی تحمل آن تا جایی بود که نهضت‌های ملی به‌مثابه پیامد ناخواسته‌ی این قلمروزدایی، از اسلوب و آکسیوم‌های آن نظام عدول نکنند. زمانی که مذاکرات طولانی آمریکا و انگلیس با دولت ملی به نتیجه نرسید و مصدق در دفاع از حقوق ایران پایداری نشان داد؛ سرمایه‌داری جهانی نهضت ملی ایران را تهدیدی بر هژمونی کارت‌های نفتی قلمداد نمود. از همین‌رو آمریکا تصمیم گرفت این جنبش قلمروزدایی شده را به‌بهانه‌ی واہی‌جولوگیری از نفوذ کمونیسم، در قلمرو یک دولت دیکتاتوری - نظامی و وابسته به اردوگاه غرب بازقلمروسازی کند. این بهانه‌ی واہی را می‌توان در اظهارات زیر دریافت: نماینده‌ی «گلف اویل» یکی از هفت خواهران نفتی اظهار می‌کند: «فنا شدن ایران زیر سایه کمونیسم بهتر از این است که مصدق موفق شود» (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۴۰). این شواهد نشان

می‌دهد به‌رغم تفاسیر رایج، سرمایه‌داری غرب به‌دلیل به‌مخاطره افتادن رابطه استثماری‌اش علیه ایران متحد شد، نه بهانه‌های واهی کمونیسم هراسی در هزرتوی رمزگذاری‌های ضرورت استراتژیک جنگ سرد.

اما در سیاست داخلی نیز پس از آن‌که اختلاف میان کاشانی و مصدق موجب شکاف در ائتلاف شکننده‌ی جبهه ملی شد، برخی از یاران پیشین در همکاری با زاهدی برای جانشینی مصدق با اقتدارگرایان هم‌نوا شدند. براساس گزارش وابسته‌ی نظامی بریتانیا، زاهدی برای شکل‌گیری کابینه‌ی خود به کاشانی وعده داشتن اختیار تصمیم‌گیری در دولت آینده داد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۱۹). در این دوران روابط میان دولت ملی و نهضت ملی در چارچوب رابطه‌ی نهاد و جنبش، گاه با تعامل و گاه با تقابل روبه‌رو بود. مثلاً زمانی‌که مصدق انحلال مجلس هفدهم را به همه‌پرسی گذاشت، در واقع شاهد یک حرکت از رویکرد نهادی به رویکرد انقلابی و گسست از سیاست بازنمایی به سیاست تفاوت هستیم. اما پس از شکست کودتای اول در ۲۵ مرداد، زمانی‌که شاه از کشور گریخته و فاطمی در منزل مصدق، علی‌اکبر دهخدا را به‌عنوان رئیس‌جمهور محتمل آتی پیشنهاد می‌کند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۵۹)، مصدق با یادآوری سوگند وفاداری‌اش به پادشاهی مشروطه دستور اکید داد هر کسی حرف از جمهوری بزند تحت تعقیب قرار گیرد (مصدق، ۱۳۹۴: ۲۷۲)؛ در این لحظه شاهد غلبه رویکرد نهادی و سیاست بازنمایی هستیم. در چنین وضعیت متناقضی از آن‌جاکه سرنوشت دولت ملی و نهضت ملی به‌شدت به یکدیگر گره خورده بود، هر حرکت نهاد علیه جنبش، در واقع حرکتی علیه خود دولت محسوب می‌شد. در راستای همین رویکرد نهادی، زمانی‌که در روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد خیابان‌ها شاهد حضور انقلابی مردم بود و مجسمه‌های شاه و پدرش به پایین کشیده می‌شدند، مصدق هرگونه تظاهرات را ممنوع اعلام کرد. هندرسون سفیر آمریکا در یادداشت‌های خصوصی خود می‌نویسد: «این اشتباه مهلک پیرمرد بود» (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۶۳).

برخلاف بسیاری از روایت‌ها، مردم هرگز در روز کودتا از ترس به خانه‌هایشان نخزیدند، بلکه طبیعی بود زمانی که ارتش از طرف مصدق فرمان آتش داشت به خیابان‌ها نریزند. در مقابل آیت‌الله بهبهانی با توزیع پول‌های موسوم به «دلارهای بهبهانی» در کوره‌پزخانه‌ها، کارگران ساختمانی و زاغه‌نشینانی که از روستاها و دیگر شهرها به حاشیه جنوب تهران مهاجرت کرده و از مشقت‌بارترین وضعیت معیشتی برخوردار بودند، سناریوی خیابانی کودتا را به اجرا گذاشت (رهنما، ۱۳۸۷: ۹۵۶). این‌گونه بود که در ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ دولت ملی، خیابان را که تجلی‌گاه سیاست‌های رادیکال مردمی بود به اقتدارگرایان باخت. تجلی‌گاهی که بارها دولت ملی را از طوفان بحران‌ها رهانید، اکنون به تسخیر تانک‌ها، اوپاش و غارتیان درآمده بود تا شاه را به ایران بازگردانند.

در جمع‌بندی این دوره می‌توان گفت، خطوط‌گریز از مناسبات استثماری بین‌المللی و مناسبات اقتدارآمیز داخلی، نیروهای برابری‌خواه و اصلاح‌طلبان را با یکدیگر متحد نمود. اگر چه پیوند این نیروها به آفرینش جنبشی رهایی‌بخش انجامید، لیکن دولت ملی هم‌چون یک نیروی واکنشی اقدام به بازقلمروسازی جریان‌های قلمروزدایی شده‌ی دهقانی و کارگری نمود تا خطوط‌گریز در وجه‌ایجایی این نهضت مسدود شود. بنابراین سال‌های آغازین دهه ۳۰ را می‌توان دوران «هم‌افزایی سلبی» نام نهاد.

۸. نتیجه‌گیری

بر اساس طرح تحلیلی - انتقادی این پژوهش «تفاوت» به‌مثابه امر درون‌ماندگار، نیروی نهفته‌ی تغییر است که هرگاه به اکنونیت (فعلیت) درآید، زمینه‌ی قلمروزدایی و دگردیسی در مناسبات قدرت را در فرآیندی از «شدن» فراهم می‌آورد. تکوین جنبش ملی شدن نفت را می‌بایست در گسست‌هایی جستجو کرد که این «شدن تاریخی» را در نسبت‌های جدید فعلیت یافته میان

دولت، نیروهای اجتماعی و سرمایه‌داری بین‌الملل امکان‌پذیر ساخته است. گفتمان مام میهن، در مشروطیت و پس از آن گفتمان مقتدر مصلح در توسعه‌ی آمرانه با بازنمایی نیروی برابری‌خواه در اقلیت‌های هویتی، خواست آنان را در مناسبات جدید قدرت ناکام گذاشت. فروپاشی هژمونی اقتدارگرایان پس از اشغال ایران توسط متفقین و رقابت اصلاح‌طلبان و اقتدارگرایان به‌منظور تصاحب و تقسیم هر چه بیشتر رانت‌ها در نظم کلاینتالیستی درون دولت موجب شد، فضای تنفسی ایجاد شود تا نیروی برابری‌خواه مناسبات قدرت را در راستای مطالبات انباشته شده‌ی خویش دگرگون سازد. بدین ترتیب نیمه اول دهه ۲۰ را دوران «هم‌افزایی ایجابی» نام نهادیم، چرا که نیروهای کنشی (دهقانان، کارگران و اقوام) با اراده معطوف به قدرت ایجابی به تفاوت از خویشان نائل آمدند، نه متفاوت شدن از یک دیگری. این اثرگذاری بر خود و فراروی از خویش به‌شکلی درون‌بود با گسست از رعیت به خرده مالک، اجیر به شهروند و همسانی به تکثر امکان‌پذیر و مناسبات ارباب-رعیت، کارفرما-کارگر و مرکز - پیرامون را دگرگون نهاد.

گذار به سرمایه‌داری دولت‌محور فوردیستی - کینزی و دو قطبی شدن جهان با آغاز جنگ سرد شرایطی را فراهم نمود تا از یکسو، جذابیت بازار ایران به‌مثابه یک کشور جهان‌سومی و مصرف‌کننده برای آمریکا و از سوی دیگر، تمایل تعلق دولت مرکزی به اردوگاه غرب برای رهایی از جنبش‌های قلمروزدایی موجب شود جنبش‌های دهقانی، کارگری و منطقه‌ای تحت عنوان جنبش‌های چپ‌گرا سرکوب شوند. لذا نیمه دوم دهه ۲۰ را دوران «فترت کنشی» نام نهادیم؛ چرا که این نیروهای کنشی در وضعیتی قرار گرفتند که نیروهای ایجاب در درون آنها از کار افتاد.

نظام سرمایه‌داری با قلمروزدایی از استعمار و قیومیت، استقلال کشورهای تحت سلطه را فراهم آورد، تا از آن پس اقتصاد جهانی متکی بر نفت کنترل‌شده خاورمیانه را در راستای منافع شرکت‌های نفتی زیر لوای ضرورت استراتژیک



جنگ سرد رمزگذاری نماید. در چنین بستری ایران از مناسبات استثماری پیشاجنگی شرکت نفت قلمروزدایی نمود. در وجه داخلی نیز فضایی ایجاد شد تا نیروی برابری خواه با اراده معطوف به قدرت «سلبی» در برابر هژمونی اقتدارگرایان درون دولت صف‌آرایی کند. آغاز دهه ۳۰ را دوران «هم‌افزایی سلبی» نام نهادیم چرا که معطوف به اثرپذیری از یک «دیگری» و سلب حاکمیت جناح اقتدارگرا از دولت مرکزی شکل گرفت. مهم‌ترین ویژگی کیفیت سلبی در ائتلاف این بود که، پایان بخشیدن به استیلای نظام سیاسی اقتدارگرایان که زاییده‌ی سرکوب‌گری نیمه دوم دهه ۲۰ بود، به‌جای خواست مطالبات بنیادین نیمه اول دهه ۲۰ در اولویت قرار گرفت. لذا جنبش ملی شدن نفت در ایران حامل مطالبات ملی-محلی بود که با گسست از جنبش قلمروزدایی نیمه اول دهه ۲۰ پدید آمد. با این تفاوت که جنبش نیمه اول دهه ۲۰ بر اساس سیاست «تفاوت» در چارچوب اصل انجمن‌های ایالتی مندرج در قانون اساسی می‌خواست به ظرفیتی فراخ‌تر از پروژه دولت-ملت‌سازی دست پیدا کند، در حالی که نهضت ملی بر اساس سیاست «بازنمایی» محدود شده بود به اصلاحات تمرکزگرایانه‌ای که در تقابل گفتمانی «اصلاح‌طلبی-اقتدارگرایی» بسته می‌شد. در این راستا دولت ملی به‌مثابه ماشین تصرف، خطوط‌گریز معدود نیروهای ایجابی این جنبش را نیز مانند دهقانان و کارگران مسدود نمود. هم‌چنین دولت ملی به‌دلیل ویژگی‌های گفتمانی نتوانست در پیوندی استوار با نهضت، فرآیندی از تصرف دوگانه را پدید آورد که مهم‌ترین آن می‌توانست تأسیس انجمن‌های ایالتی باشد. همان انجمن‌هایی که با ظرفیت تاریخی خود در برابر کودتای محمدعلی شاه ایستادند و بساط حاکمیت وی را برچیدند. دولت ملی در فقدان انجمن‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های حمایتی در برابر کودتای ۲۸ مرداد، در رویکردی نهادی خیابان را نیز که تجلی‌گاه شدن انقلابی مردم در حمایت از دولت بود از خود دریغ کرد، تا نظام سرمایه‌داری جهانی در اتحاد با اقتدارگرایان زخم خورده از جنبش، ایران را در

تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در... ۱۹۵

چارچوب یک سرمایه‌داری دولتی در اردوگاه غرب بازقلمروسازی نماید. از این پس در یک گسست تاریخی تجربه‌ی جدیدی از توسعه‌ی اقتدارگرا به واسطه‌ی درآمدهای نفتی در چارچوب یک دولت به‌شدت تمرکزگرا پدیدار گردید.

منابع

الف) فارسی

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۲)، *کودتا*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴)، *مردم در سیاست ایران*، ترجمه بهرنگ رجبی، تهران: چشمه.
- اتابکی، تورج (۱۳۹۵)، «دور از دیار، در دیاری نو، نگاهی به کارنامه و زمانه کارگران مهاجر هندی در صنعت نفت ایران»، ترجمه شهرام غلامی، *فصلنامه مردم‌نامه*، پاییز ۹۵، شماره ۱.
- اسمیت، دانیل؛ پروتوی، جان (۱۳۹۴)، *ژیل دلوز*، ترجمه محمدجواد سیدی، تهران: ققنوس.
- اسنادی از اتحادیه‌های کارگری ۱۳۳۲-۱۳۲۱*، به کوشش محمود طاهراحمدی (۱۳۷۹)، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- اسنادی از مهاجرت داخلی در ایران ۱۳۵۷-۱۳۱۱*، مرکز پژوهش، سنجش و اسناد ریاست جمهوری (۱۳۹۰).
- الهی، صدرالدین (۱۳۹۰)، *سید ضیاء، مرد اول یا مرد دوم کودتا*، لوس آنجلس: شرکت کتاب.
- اونیل، پاتریک (۱۳۹۱)، *مبانی سیاست تطبیقی*، تهران: قومس.
- بیات، کاوه (۱۳۷۷)، «انجمن‌های ایالتی و ولایتی به روایت رزم آرا»، *مجله گفت‌وگو*، تابستان ۷۷، شماره ۲۰.
- پارسا، مهدی (۱۳۹۳)، «هستی‌شناسی ژیل دلوز»، *کتاب ماه فلسفه*، خرداد ۹۳، شماره ۸۱.
- نشریه پیام فدایی (۱۳۹۳)، «جنبش دهقانی صومالی قاسم آذربایجان»، سال نوزدهم، فروردین، شماره ۱۷۸.
- پیتون، پال (۱۳۸۷)، *دلوز و امرسیاسی*، ترجمه محمود رافع، تهران: گام‌نو.

تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در... ۱۹۷

توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵)، «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونیاالیسم، تحلیلی از دولت در عصر پهلوی»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره هفتم، بهار ۸۵، شماره ۱.

توکلی طرقی، محمد (۱۳۹۵)، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی*، تهران: پردیس دانش.

جامی (۱۳۹۳)، *گذشته چراغ راه آینده است*، تهران: ققنوس.

دلفانی، محمود (۱۳۷۵)، *فرهنگ‌ستیزی در دوره رضاشاه*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

دلوز، ژیل (۱۳۹۴)، «رابطه میان جنبش و نهاد»، مصاحبه آنتونیو نگری با ژیل دلوز، سایت ترجمان، (۹۵/۹/۲۲)، <http://tarjomaan.com>

دلوز، ژیل (۱۳۹۲)، *اسینوزا فلسفه‌ی عملی*، ترجمه پیمان غلامی، تهران: دهگان.

دلوز، ژیل (۱۳۸۶)، *فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده*، تهران: نی.

رهنما، علی (۱۳۸۷)، *نیروه‌های مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی*، تهران: گام‌نو.

شرت، ایون (۱۳۸۷)، *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.

صابر، هدی (۱۳۸۷)، «الگوی توسعه دو وجهی-مشارکتی؛ نمونه توسعه ملی»، سخنرانی در همایش «ضرب آهنگ صد سال نفت»، چهارشنبه ۸ آبان ۱۳۸۷-

حسینی ارشاد، (۹۵/۷/۱۱)، <http://www.hodasaber.com>

ضمیران، محمد (۱۳۸۹)، *میشل فوکو: دانش و قدرت*، تهران: هرمس.

عبداللهیان، حمید (۱۳۹۲)، *نظام ارباب غایب در ایران*، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و علیرضا صادقی، تهران: جامعه‌شناسان.

عدل، پرویز (۱۹۹۹)، *من ... سید اولاد بیغمبر و نواده وزیر جنگ آمریکا*، لوس‌آنجلس: شرکت کتاب.

عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۱)، *بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰*، ترجمه عبدالرضا مهدوی و بیژن نوذری، تهران: آسیم.

غلامی، پیمان؛ گنجی، ایمان (۱۳۹۲)، *در درآمد یک زندگی...*، نوشته ژیل دلوز، تهران: زاوش.

کوچرا، کریس (۱۳۷۷)، *جنبش ملی کرد*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه.

گیلانی‌نژاد، مازیار (۱۳۹۴)، *تاریخچه اتحادیه کارگران چیت‌سازی ری*، (۹۵/۴/۴)،



<http://mejalehhafteh.com>

لش، اسکات (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی پست مدرنیسم*، ترجمه شاپور بهیان، تهران: ققنوس.

ماهنامه علوم انسانی مهرنامه (۱۳۹۰)، «اهل بازی سیاست نبود»، مصاحبه با حسین شاه‌حسینی درباره غلامحسین صدیقی، آذر ۹۰، شماره ۱۷، <http://www.mehrnameh.ir>.

متمم قانون اساسی مشروطه، لوح حق، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، بهار ۱۳۸۹.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، لوح مشروح، نسخه دوم، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

مصدق، محمد (۱۳۹۴)، *خاطرات و تألمات مصدق*، تهران: علمی.

مصوبات مجلس شورای ملی، لوح حق، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، بهار ۱۳۸۹.

مصوررحمانی، غلامرضا (۱۳۶۶)، *کهنه سرباز*، تهران: رسا.

میچل، تیموتی (۱۳۹۵)، *دموکراسی کربنی*، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: ققنوس.

نجم‌آبادی، افسانه (۱۹۹۵)، *حکایت دختران قوچان، از یاد رفته‌های انقلاب مشروطه*، سوئد: باران.

ناطق، هما (۱۳۸۰)، *انجمن‌های شورایی در انقلاب مشروطیت*، نشر کارگری سوسیالیستی <http://www.nashr.de/3/mot/homa/anjoman.pdf> (۹۵/۱/۲۳)

نصیری‌طیبی، منصور (۱۳۹۳)، *نهضت جنوب*، تهران: پردیس دانش.

نظری، محمدرضا (۱۳۸۶)، «به مناسبت اعدام سیدحسین فاطمی روزنامه‌نگار جمهوری خواه»، روزنامه مردمسالاری، ۸۶/۸/۱۹، شماره ۱۶۶۰.

یزدانی، سهراب (۱۳۹۵)، «شیوه‌های مبارزه دهقانی در مشروطیت ایران»، *فصلنامه مردم‌نامه*، پاییز ۹۵، شماره ۱.

(ب) انگلیسی

Deleuze, Gilles (1968), *Difference and Repetition*, translated by Paul Patton, Columbia University Press, New York.

تبارشناسی جنیش ملی شدن صنعت نفت در... ۱۹۹

Deleuze, Gilles & Guattari, Felix (1977), *Anti-Oedipus: capitalism and schizophrenia*, translated by Robert Hurley, Mark Seem and Helen R. Lane, University of Minnesota Press, Minneapolis.

Deleuze, Gilles & Guattari, Felix (1987), *Thousand Plateaus: capitalism and schizophrenia*, translated and foreword by Brian Massumi, University of Minnesota Press, Minneapolis, London.